

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ دربارهی قصد مالک وارد بحث شدند و توضیحات را عرض کردیم دیگر حالا تکرار نمی کنیم بیشترش تکرار است. آن وقت از فروعی که ذکر کرد من باع مال نفسه عن غیره فلا اشکال فی عدم وقوعه عن غیره والظاهر وقوع عن البایع ، این هم توضیحاتش گذشت، بنا نداریم کل عبارات ایشان را بخوانیم صفحه ی ۳۰۱ به بعد .

بعد ایشان یک احتمال دادند که این اصلاً مثل بعتک بلا ثمن کلاً باطل باشد لکن ایشان می گویند نه این باطل نیست. آن وقت این مثالی را که علامه گفته که قال المالك للمرتهن بعه لنفسك کسی به حساب مالک یک خانه ای است رهن داده به شخصی عرض کردیم هر عقدی یک حقیقتی دارد حقیقت رهن استیثاق است، وثیقه، وثیقه گرفتن است، آن نکته ی اصلی در باب رهن وثیقه بودن است که اگر این شخص پولش را نداد بتواند آن رهن را بفروشد حالا اگر آن مالک گفت بعه لنفسك ایشان گفته علامه که این باطل است چون اگر فروخت لنفسه نمی شود، می فروشد برای مالک.

ایشان می فرمایند که این اقوی صحت است این هم توضیحاتش را عرض کردیم این بعه لنفسك را اگر به این معنا بگیریم چون اینها یک بحثی دارند که کلام را حتی المقدور بتوانیم صحیح بکنیم این اولی است به اینکه بگوییم کلام لغو است باطل است کلاً باطل است. بعه لنفسك یعنی من که مالک هستم تو را وکیل کردم که این خانه را بفروشی بعد به عنوان آن وثیقه ی دینت او را برای خودت برداری این بعه لنفسك منحل می شود در حقیقت به این نکته وکیل هستی که بفروشی و بعد هم می توانی بعد از اینکه فروختی پول من را که ملک من است تو به عنوان دینت برداری .

ایشان می گوید : لکن الاقوی صحة المعاملة ، واما حکمه ببطالان البیع فی مثال الرهن واشتراء الطعام، یکی دیگر، فمرادهم عدم وقوعه للمخاطب، لا ان مخاطب اذا قال بعه لنفسی ، اشتریته لنفسی لم يقع لمالک اذا اجاز. خوب بالجمله .

علی ای حال بحث را مختصر بکنیم وبالجمله حکمهم بصحة بیع الفضولی وشرائه لنفسه ووقوعه للمالک یدل علی عدم تاثیر قصده وقوع البیع لغير المالك، بعد هم باز مورد دیگری گفتند چون طولانی شد این مثال هایی است که ایشان در اینجا می زنند، دیگر این بحث را به همین مقدار ختمش می کنیم.

بحث بعدی که ایشان فرمودند که آن دفعه هم متعرض شدیم ، ومن شرائط المتعاقدين الاختیار، مراد از اختیار در اینجا آن قصدی که برای معامله در نظر گرفته شده آن پشتوانه‌ی قصد اختیاری ایشان باشد، عرض کردیم کلمه‌ی اختیار در لغت عرب اساسا به معنای انتخاب خیر است. حتی خیار هم معنایش همین است لکن الان اختیار را به معنای آزادی اراده می‌گیرند. جبر و اختیار.

پس اینجا مراد از اختیار این است یعنی با آزادی خودش این راه را انتخاب کرده نه اینکه کسی نیروی خارجی او را وادار کرده است. ولذا می‌گوید والمراد به القصد الی وقوع مضمون العقد این قصد به مضمون عقد همان بحثی بود که سابق کردیم این تکرار است اینجا مراد اختیار نیست، خیال نکنید که الاختیار القصد الی وقوع مضمون العقد ، این که همان قصد است، عن طیب نفس این اختیار است.

پس قصد به مضمون عقد یک عن طیب نفس اختیار می‌شود، این قصد معتبر است. این در بحث سوم گذشت، این قصد باید به طیب نفس باشد این بحث چهارم است، روشن شد؟

این قصدی که انجام می‌دهد که مثلا معامله را انجام بدهد ، عرض کردم هر معامله‌ای یک مضمونی دارد در مقابل کراهت و عدم طیب نفس حالا توضیحاتش بعد خواهد آمد لا الاختیار فی مقابل الجبر، نه مقابل جبر هم شامل می‌شود فرق نمی‌کند. ویدل علیه قبل الاجماع که توضیحش را هم سابقا عرض کردیم قوله تعالی : الا ان تكون تجارة عن تراض ، عرض شد کرارا مرارا در این بحث‌ها اصطلاح تجارت را الان گاهی اوقات در خصوص تجارت خارجی به کار می‌برند. در اقتصاد یک مکتبی هست مکتب اصالة التجارة ، تجارت آنها خارجی است، ما اصطلاحا امروز در ایران می‌گوییم صادرات، تاکید اقتصاد بر صادرات ، اینها معتقدند حالا یک شرحی دارد در محل خودش که گاهی اوقات مثلا اقتصاد یک جوری بوده که رواج اقتصاد و رشد اقتصادی را به توسعه‌ی صادرات می‌دانستند اصلا این خودش یک مکتبی است در اقتصاد که اصل را بر صادرات بگذارند.

و طبعاً می‌دانید شما در هر رشته‌ای وقتی که یک مطلب اصل می‌شود روی آثارش حساب می‌کنند دیگر حالا ما نمی‌خواهیم وارد آن بحث بشویم. گاهی هم تجارت در زمان ما الان به معنای تجارت کلی است، یعنی کلی می‌خرد، کلی می‌فروشد، ما الان تاجر را غالبا به این می‌گوییم، این معنای دوم.

معنای سوم تجارت مطلق خرید و فروش است، ولو بقال، تجارت یعنی خرید و فروش حالا کلی باشد یا جزئی باشد در این جهتش فرق نمی‌کند، این تجارتی که در اینجا آمده مراد این معناست، مثلا کتاب متاجر که مرحوم شهید اول دارد در لمه مرادش این معناست. مطلق خرید و فروش کلی باشد یا جزئی باشد در این جهت فرقی نمی‌کند.

در این جا صدر آیه را ایشان نیاورده مرحوم شیخ فقط الا ان تكون تجارة عن تراض را آورده صدر آیه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض، این محل شاهد را همین تجارة عن تراض آورده و عرض کردیم بعضی این جور فهمیدند که هر وقت تراضی باشد تجارت است. این جور فهمیدند و مهم این است که یا مهم این است که در خرید و فروش فقط تراضی باشد به قول آقایان به اطلاقی تمسک کردند.

نقل شده از بعضی از بزرگان که بیع مجهول اشکال ندارد چون تجارت، فرض کنید یک مقدار گندم گذاشته آنجا مثلا می گوید اینها را فروختم صد تومان وزن هم نمی کند بنا بر مشهور این معامله باطل است چون باید علم به وزن داشته باشد. اما بعضی گفتند اشکال ندارد تمسکا به اطلاق تجارة عن تراض، اولاً آن معنا که مهم تراضی است آن که خلاف ظاهر است انصافاً، اینجا ظاهرش این است که تجارت محقق شود نه اینکه هر تراضی تجارت است این مرادش این نیست که آن اگر باشد آن جور معنا بکنند همان بحثی که کرارا مطرح کردند عقود رضائی و عقود شکلی بعضی می خواهند مثلاً از این تصور بکنند عقود رضائی مطلقاً درست است هر جور رضایت شد می خواهد شکش بیع باشد اجاره باشد مخلوط از هر دو باشد نصفش بیع باشد نصفش اجاره باشد نصفش قرض باشد نصفش رهن باشد، هیچ مشکل ندارد درست است، این خلاف ظاهر است این که جدا خلاف است.

و اما تجارة عن تراض این که تراضی دخیل دارد این ظاهرش همان حرفی است که آن آقا زده کلامی که در این جا هست این است که این تجارة عن تراض تقیید خورده به سنت رسول الله نهی النبی عن بیع الغرر، یعنی تجارت از تراض را پیغمبر فرمود مطلق تراضی قبول نمی شود باید آن معامله غری نباشد، عرض کردیم غرر را معنا کردند به معنای حیل غرر را معنا کردند به معنای جهل غرر را معنا کردند به معنای اینکه خطرآفرین به اصطلاح امروزی ها می گویند معامله ای که ریسک دارد. این را معنا کردند و عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه می گوید هر سه معنا در غرر درست است راست هم می گوید خیلی لطیف است تعبیر ایشان.

غرر هم جهل است، هم حیل و خدعه هم خطر است آن وقت به این صورت غرر اساساً جهالت است، جهالت زمینه می شود برای فریب و خدعه وقتی آدم جاهل بود سرش را کلاه می گذارند این خدعه برای جهل است وقتی هم که سرش را کلاه گذاشتند خدعه در معرض خطر قرار می گیرد. لذا می گوید این سه تا عنا طولی هستند، یک اصطلاحی دارند که اگر یک مطلب طولی بود هر سه می شود اراده کرد، هم به معنای جهل باشد، هم به معنای خدعه باشد هم به معنای خطر باشد. تنبه لطیفی است انصافاً معنای قشنگی است.

.....
علی ای حال این آیهی مبارکه دلالت می کند تجارت واقع بشود لکن این تجارت عن تراض باشد دو طرف بایع و مشتری هر دو راضی باشند. عرض کنم خدمتتان که در کتب فقه ما زیاد الان متعارف است و الا مثلا معنای اکل مال به باطل این از قبیل اکل مال به باطل است، عرض کردیم ما در قرآن اکل مال به باطل نداریم، اشتباه نشود.

ما دو مورد در قرآن داریم اکل مال بینکم اینها کلمه‌ی بینکم را ندیدند مثل اینکه، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل یک دفعه اکل مال بالباطل است یک دفعه نه این کلمه‌ی بینکم آمده بینکم یعنی در روابط اجتماعی در داد و ستد اجتماعی در گرفتن و دادن اجتماعی، بینکم به این معناست، اکل مال به باطل خود مال است کار ندارد به حالت اجتماعی مثلا در قرآن داریم ولا علیکم ان تاكلوا من بیوتکم، ببینید تاكلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم، مشکل ندارد شما از بیوت خودتان بخورید، البته این شاید تعجب آور باشد بیوتکم یعنی چون انسان از خانه‌ی خودش می خورد، گفته شده بیوتکم یعنی بیوت ابنائکم، خانه‌ی فرزند مثل انت و مالک لایک هست خانه‌ی فرزند را خانه‌ی خودش حساب کرده است. ان تاكلوا من بیوتکم، یعنی بیوت ابنائکم و بیوت آبائکم والی آخر آیات مبارکه.

دقت کنید آنجا تاكلوا من بیوتکم، اما اینجا لا تاكلوا بینکم، ما در قرآن دو مورد داریم لا تاكلوا بینکم در دو آیهی مبارکه کلمه‌ی بینکم درش هست. مثلا ولا تاكلوا الربا اضعا فاضعا آنجا به خود ربا خورده، اما آن که درش بینکم است دو تاست یکی در سوره‌ی بقره است لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام، رشوه‌هایی که به حکام، دلو در لغت عرب خود رشوه هم همینطور است، آن طنابی را که می رود داخل چاه رشوه می گویند، رشی متحرک، آن وقت دلو، تدلوا وسیله قرار بدهید این اموال را برای حکام. تدلوا بها یعنی مثل دلولی که در چاه می اندازید با این اموالتان به حکام، حالا حکام گفته شده امراء گفته شده قضات.

آن وقت بنای علمای این است که اگر پولی را به قاضی داد که حکم را عوض کند رشوه است اگر پولی را به غیر قاضی که الان متعارف است در ادارات می رود پول می دهد معروف این است که این رشوه نیست، رشوه در خصوص قضاوت است. در غیر قضاوت رشوه نیست، حالا گفته شده مگر آیهی مبارکه.

ببینید یک امر اجتماعی است خوب دقت کنید در عبارات فقهاء این یکی از اشتباهاتی است که بر السنه‌ی فقهای ما الی ما شاء الله جاری شده است. من مصادیق اکل مال بالباطل ولذا محل کلام شده که اکل مال به باطل آیا مراد این است که سبب باطل باشد مثلا معامله‌ی ربوی یا باطل به ازاء باطل مثلا صد هزار تومان بدهد به ازاء یک سوسک به ازاء باطل.

لکن اگر این مطلبی است که ما عرض کردیم این ناظر می شود به اسباب اصلا ناظر نمی شود به ازاء اما اکل مال به باطل هر دو را شامل می شود. و هر دو آیه اینجا هم نوشته سوره ی نساء آیه ی ۲۹ ، هم در سوره ی نساء هم در سوره ی بقره هر دو لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل است.

یک آیه است لکن در سوره ی بقره وتدلوا بها الى الحکام در سوره ی نساء الا ان تكون تجارة عن تراض، این فقط در سوره ی نساء الا ان تكون تجارة در سوره ی بقره این نیست و در هر دو سوره کانهما مراد لا تاکلوا اموالکم بینکم یعنی مال را در روابط اجتماعی در قراردادهای اجتماعی، لا تاکلوا اموالکم بینکم در اینجا کلمه ی بینکم آمده غیر از آن تاکلوا من بیوتکم ، بیوت آبائکم غیر از آن است. لا تاکلوا اضعافا مضاعفة آنجا خود ربا را دارد. آن هم یک آثاری در بحث ربا دارد که الان نمی خواهم واردش بشوم.

دقت فرمودید چه می خواهم عرض کنم، لذا انصافش این تعبیر اکل مال به باطل نه اکل مال بین الناس به روابط اجتماعی به باطل مراد باید آن باشد نه مطلق اکل مال به باطل ، اینکه لا تاکلوا الاموال بالباطل ما نداریم. بینکم درش دارد، در هر دو آیه ی مبارکه کلمه ی بینکم آمده که اشاره ی به این هست که در این قراردادهای اجتماعی که انجام داده می شود. این هم راجع به آیه ی مبارکه توضیح مختصری راجع به آیه ی مبارکه.

یکی از حضار: وتدلوا بها الى الحکام آیه ی قبلی است ، این در مورد معاملات نمی شود ظاهرش

آیت الله مددی: چرا؟ پول می دهد به قاضی برای اینکه به نفعش حکم بکند خوب این هم جزو روابط اجتماعی است. پول دادن به قاضی برای اینکه به نفعتان حکم بکند این جزو اکل مال بینکم به باطل است ببینید بینکم.

یکی از حضار: مال مردم را نخورید و قسمتی هم بدهید به پادشاه بگویید من

آیت الله مددی: نه بین مردم نخورند لا تاکلوا اموالکم بینکم ، ببینید نگفت اموال غیرکم خودتان بین خودتان مالی که بین خودتان، چون شما دارید فرض کنید این کتاب را می دهید در مقابل یک چیز معینی یعنی یک نوع داد و ستد اجتماعی هست یک نوع رابطه ی اجتماعی هست، نگفت لا تاکلوا اموالکم بالباطل یا اموال غیرکم نه اموالکم بینکم این معنای اموالکم و بینکم به هم مرتبط است. اموالی که داریم، نه اینکه چون اینجا لا تاکلوا اموالکم مثلا بگویید شما که فروختید من که فروختم به شما این لا تاکلوا باید اینطور بگوییم آن مشتری در مال من دخالت می کند، من در مال او دخالت می کنم این کلمه ی اموالکم که آمده با اینکه بعضی هایش اموال طرف مقابل است مراد اموالکم بینکم ، این اموالی که بین شما جابجا می شود این به باطل نباشد.

یکی از باطل هایش رشوه دادن به قاضی است و آن که از باطل خارجش می کند باز تجارة عن تراض آن تجارت از تراضی است به اصطلاح .

یکی از حضار: حاج آقا یکی از این سبب های باطل هم سببی که است که مثلاً مثنی درش باشد این هم یک سبب باطل است دیگر من یک میلیون دادم به او سودش را گرفتم این معامله ممکن است ما انجام بدهیم ولی از نظر قانون گذار باطل است می شود اکل ما بیننا بالباطل .

آیت الله مددی: خوب من همین را می گویم، به عنوان اکل بیننا نه به عنوان اینکه به اصطلاح در مقابل باطل قرار گرفته است. چون خود عقد باطل است.

وقوله عليه السلام لا يحل مال امراء مسلم الا عن طيب نفسه، ظاهراً سابقاً متعرضش شدیم خیلی وقت پیش شاید پارسال پارسال بود قبل از کرونا که این متون این روایت مقداری اشکال دارد. وقوله عليه السلام في الخبر المتفق عليه البته احتیاج به همانطوری که ایشان فرمود قبل از اجماع اصلاً سیره ی عقلاء هست آن قصدی را که می گویند معامله قوامش به قصد است آن قصد باید واقعا اختیاری انسان باشد. آن قصد اگر بدون اختیار باشد ارزشی ندارد، احتیاجی به این اجماع و آیات مبارکه نداریم .

في الخبر المتفق عليه بين المسلمين اين هم تازگی شرح دادیم که کم لطفی مرحوم شیخ انصاری است قدس الله نفسه، این خبر متفق علیه نیست بین مسلمین، رفع تسعة اشیاء یا ستة این خبر تسعة یا ستة منحصرأ نزد شیعه است نزد اهل سنت نیست، بله خبر ثلاثة مشهور بین اهل سنت هست، رفع عن امتی ثلاثة حالا یا با ثلاثة یا بدون ثلاثة این هست و عرض کردیم باز هم متفق علیه که ایشان فرمود می خواهد بگوید سندش معتبر است نه، عده ای از بزرگان اهل سنت مثل بخاری مسلم آن را صحیح نمی دانند حتی همان خبر ثلاثی را صحیح نمی دانند، حدیث رفع.

این بحث اشاره ای به سند حدیث که ایشان فرمودند و ظاهره وان كان رفع المؤاخذه، همان اشکالاتی که مرحوم شیخ دارند که مراد عقوبت است و اینهاست بعد ایشان می فرمایند این را هم خواندیم استشهاد امام به این روایت که توضیحاتش هم گذشت و عرض کردیم این ظاهره که مرحوم شیخ فرمودند در کتب اصول به طور متعارف در بحث مجمل و مبین دارند آقایان آنجا نگاه کنند در یکی از بحث های مجمل و مبین این است که آیا حدیث رفع ظاهر در چیست؟ که ایشان می گوید رفع مؤاخذه یا عقوبت در رسائل .

ففي صحيحة بزنتی عن أبي الحسن، عرض کردم روایت انصافاً مشکل دارد و ما هم هنوز نمی دانیم چه بوده فقط آنچه که الان ما می توانیم تقریباً به آن قائل بشویم چون این روایت فعلاً در کتبی که در اختیار ما بوده در کتاب محاسن برقی آمده، کتاب محاسن برقی هم

نسخ مختلف بوده این سند که صحیح است صحیح اعلائی هم است اصلاً ولو برقی تضعیف مائی شده اما بنظری و صفوان که صحیح اعلائی به استثناء خود برقی .

آیا واقعا در بعضی از نسخ کتاب بوده نمی دانیم الان اینها مباحث فهرستی است که کرارا عرض کردیم، چون می گویند محاسن زید فیه ونقص آیا این در بعضی از نسخ محاسن بوده الان دقیقاً نمی توانیم چیزی بگوییم لکن آنچه که الان می بینیم علناً مرحوم کلینی این حدیث را با این سند واضح نیاورده بعد از این شیخ صدوق هم نیاورده مرحوم شیخ طوسی هم نیاورده اصولاً فعلاً نزد ما منحصر در همین کتاب محاسن است. تا قرن یازدهم در آن زمان عرض کردم کتابی به نام نوادر پیدا شد که مرحوم صاحب وسائل اسمش را نوادر احمد اشعری گذاشت نوادر به اسم نوادر احمد اشعری و نسخه ای هم که در اختیارش بود نسخه ی مثلاً هزار و هفتاد می گویند تاریخ کتابته هزار و هشتاد ، هفتاد، هفت سال بعد هم استنساخ کرده این نسخه ای که الان به اسم نوادر چاپ کردند اخیراً، اخیراً یعنی سی چهار سال قبل در قم همان نسخه ی صاحب وسائل است که در کتابخانه ی مرحوم آقای حکیم در نجف است من دیدم آن را خود نسخه را از همان ایام نجف تصویرش را دیده بودم در آن جا هم این آمده و الا تا قرن یازدهم یک مصدر برایش بود از قرن یازدهم یک مصدر دیگر هم به آن اضافه شد و آن هم کتاب نوادر که آن هم یک شرحی دارد که توضیح دادیم .

علی ای حال این خیلی عجیب است بعد هم این نکته که حضرت فرمودند ما لم یطیقوا ، وضع عن امتی ما لم یطقوا ، این هم در کتب اهل سنت نیست، نمی دانیم حالا این چه شده متن حدیث هم عجیب است، عرض کردم کرارا مراراً متن حدیث بین اهل سنت خطا و نسیان و اکراه است. اینجا اکراه و خطا و ما لم یطیقوا را اضافه کرده است. ما لم یطیقوا در متون این حدیث بین اهل سنت نیست، بین ما هم از زمان شیخ طوسی آمده در متون ما هم نیست، در متون ما ما لم یطیقوا نیامده است. دیگر حالا چه شده ما هم نمی فهمیم، شاید اصحاب هم مثل ما جری نبودند ، ما که گفتیم شاید احتمالاً ما نسوا باشد یطیقوا تصحیح به کلمه ی نسوا باشد نسیان باشد احتمال دارد. بعد والحلف بالطلاق والعتاق وان لم یکن صحیحاً عندنا من دون الاکراه ایضاً الا ، آن وقت یک اختلاف یک اشکال اساسی هم به استدلال به این حدیث هست و آن اینکه می گویند آقا ایشان را ، این اصطلاح را خوب دقت کنید ، حلف را که ما می گوئیم قسم است، حلف هم به خداست ، به خدا قسم مثلاً به پیغمبر به خدا ، ما اصطلاح در کتب فقه داریم حلف به طلاق این شاید در فارسی بخواهیم ترجمه اش بکنیم مشکل است، چون حلف یعنی قسم خوردن قسم بخورد به طلاق خوب معنا ندارد.

مراد این است، عرض کردم کارهایی که متعارف بود در اهل سنت می خواستند بگویند این کار قطعی است این کار حتماً همین است درست است من مطلبی که می گویم صحیح است مثلاً می گویند شما در حسابتان صد میلیون پول دارید می گوید نه آقا ندارم من یک

.....
میلیون دارم، بعد این طور می گوید زن من طلاق، اموال من صدقه، غلام های من آزاد اگر من بیش از یک میلیون داشته باشم. این را اصطلاحاً می گویند حلف، حلف به طلاق یعنی این. این اصطلاح فقهی است حالا قسم نیست، والله بالله درش ندارد، نمی گوید والله زوجتی طالق، خوب دقت کنید، تعبیر می کند حلف به طلاق مرادشان این است، قسم نیست، حلف نیست این که ایشان می گوید حلف به طلاق وان لم یکن.

سه چیز را اینجا قسم می خوردند به اصطلاح یکی طلاق زن، یکی آزاد شدن بردگانش مثلاً کنیز یا عبدی داشته باشد یکی هم صدقه ای اموالش، اموالی کلها صدقه نسائی کلها طالق، عبیدی کلهم احرار از کان اموالی اکثر من هذا اینطوری می گفتند این متعارف بود آن زمان، اهل سنت متعارف بود نزدشان، نزد ما هر سه باطل است نه اینکه فقط یک طلاقش هر سه باطل است، نه عتق به او محقق می شود نه صدقه به او محقق می شود این حرفی است که هیچ ارزش وجودی ندارد، اما بین اهل سنت اعتبار دارد.

خوب اینجا اشکال این است که این روایت شبهه ای تقیه دارد دیگر وقتی امام می گوید چون اکراه شده پیغمبر گفت اکراه اشکال دارد قبول نمی شود، خوب این کلاً باطل است، نمی خواهد اکراه بشود بدون اکراه هم باطل است ولذا اصطلاحاً مرحوم شیخ نفرمودند اصطلاحاً به این می گویند در این رائجی تقیه است، شبهه ای تقیه است. دقت کردید.

ایشان می گوید حلف بطلاق وان لم یکن صحیحاً عندنا من دون اکراه الا اینکه امام استشهد فرمودند از استشهد امام یدل علی ان المراد بالنبوی لیس رفع خصوص المواخذة والعقاب الاخری روشن شد؟

البته عرض کردیم صحیح ترش مواخذة نیست عقاب اخروی هم نیست احکام جزائی این را بردارند به جایش بگذارند احکام جزائی، احکام جزائی این نیست که فقط احکام جزائی برداشته بشود حتی آثار وضعی هم برداشته می شود یعنی زنش طلاق داده نمی شود، عبیدش آزاد نمی شوند، اموالش هم صدقه نمی شود. دقت کردید. این یک راهی است و این تقیه درش ندارد. لکن خوب واضح است یعنی مرحوم شیخ مثل اینکه عنایت نفرمودند. اشکال این است خیلی خوب اما اشکال این است که این استشهد امام شبهه ای تقیه دارد.

چون عرض کردم کرارا کرارا عامه که گفتند طلاقش باطل است با اکراه نکته اش همین است، اصلاً عامه حدیث رفع را توسعه دادند خوب دقت کنید، حدیث رفع که اگر اکراه حلف به طلاق کرد طلاق واقع نمی شود عامه این حرف را گفتند به حدیث رفع تمسک کردند عین این تمسکی که امام اینجا کرده است. لذا اینجا شبهه ای تقیه دارد.

آن وقت عرض کردیم کرارا و مرارا سابقا البته مرحوم نائینی یک قاعده‌ای دارند که این مطلب را این جا هم ایشان تطبیق فرمودند این هم جزو قواعد مرحوم نائینی و آن اینکه گاه گاهی یک روایت ظاهرش تقیه است لکن می شود به آن عمل کرد آن وقت این جور ایشان تعبیر دارد خوب دقت کنید گاهی تقیه در صغری است و نه در کبری یعنی ممکن است کبری درست باشد واقعی باشد اما صغری درش تقیه باشد.

دقت می کنید چه می خواهم بگویم ؟ یعنی اصل این مطلب درست باشد مثلا همان روایت به حساب اذا صمت صمنا ذاک الی امیرالمومنین ان صام صمنا وان افطر افطرا مساله ی افطار و صوم به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین در اینجا مراد سفاح است، خلیفه ی اول بنی العباس، ایشان هم شدت بر امام صادق داشت اما به اندازه ی دومی نه.

اصولا سفاح خیلی بنی امیه را تصفیه کرد سفاح یعنی خون ریز خون خوار، از بس از بنی امیه کشت گفتند سفاح، خون ریز به اصطلاح. علی ای حال اما امام صادق را هم احضار کرد به حیره، همین نجف، که این ملاقات در آنجا انجام گرفت، ذاک الی امام المسلمین ان صام صمنا وان افطر افطرا، مرحوم نائینی می فرماید که این مطلب دو چیز است یک این که افطار و صوم دست خلیفه است دست حکومت است این کبری، این کبری حکم واقعی است.

دو این سفاح امیرالمؤمنین، این صغری این تقیه است. روشن شد؟ گاهی می شود یک روایت کبرایش تقیه نیست اما صغریش تقیه است. لذا مرحوم نائینی این جور می فرمایند: ذاک الی امام المسلمین، این درست است این کبری درست است، اما اینکه سفاح امام المسلمین این تقیه است. روشن شد؟ در این جا هم امام دو مطلب می خواهند بفرمایند یک اگر اطلاق شد طلاق درست نیست، این درست است، اگر اکراه شد طلاق درست نیست، این کبری، دو حلف به طلاق هم طلاق است این باطل است، صغری باطل است. روشن شد؟

مرحوم نائینی، چون این روایت شبهه ی تقیه دارد، تعجبیم از مرحوم شیخ اشاره به تقیه نفرمودند، عرض کردم کسی که با استدلالات اهل سنت آشنا باشد کاملا برایش واضح است، اهل سنت حدیث، من تاریخش را هم عرض کردم، تاریخ را خیلی تکرار می کنم برای اینکه ارتکازی شما بشود.

عرض کردم از عهد صحابه الی ما بعد یک تصور کلی بود خیلی از احکام در قرآن و در سنت نیامده در روایات نیامده لذا خیلی تلاش شد یک قواعد کلی را پیدا بکنند که حلش بکنند، یکی از آن قواعد کلی حدیث رفع بود، لذا به حدیث رفع تمسک کردند در ابواب فقه نه اینکه خیال کنیم فقط مواخذه بعدها این شبهه پیدا شد که رفع به معنای مواخذه.

یکی از حضار: استاد مگر مطلقه شدن زن حکم جزائی است که امام می فرمایند یعنی اگر بخواهیم بگوییم مفاد حدیث رفع، رفع احکام

جزائی است خوب طلاق دادن زن که

آیت الله مددی: می خواهیم بگوییم نیست، حدیث رفع مواخذه نیست، به عکس فرمودید شما، این دلیل گرفتند که حدیث رفع مواخذه

نیست، چون طلاق زن این حکم وضعی را برمی دارد. عرض کردم اصلا این ارتکاز فقهی دنیای اسلام برای شما روشن شد.

در قرن اول و دوم که قرن فقهاست اصلا این جزو ارتکازات فقهی شان شد که حدیث رفع کلا برمی دارد مثلا اگر سجده را نسیان کرد

می گفتند حدیث رفع می گوید نماز درست است چون رفع عن امتی النسیان، خوب دقت کنید. اصلا برای حدیث رفع در تمام ابواب فقه

تمسک می کردند. این قرن اول و دوم چرا چون نصوص کم داشتند، راست هم بود خیلی از مسائل پیش می آمد مثلا سجده را فراموش

می کردند این در روایات نبود در آیات قرآن نبود این ها آمدند به این، مثلا اعانهی بر اثم، لا ضرر، سر اینکه این قواعد در دنیای اسلام رواج

پیدا کرد و این توسعهی عجیب را پیدا کرد این بود.

یک در آیات کتاب نبود، دو در روایت نبود، سه که رکن اساسی است به وصایت هم اعتقاد نداشتند و الا اگر اعتقاد به وصایت خوب به

امیرالمؤمنین مراجعه می کردند، سی سال ایشان بعد از رحلت رسول الله تشریف داشتند خوب به ایشان، چون به وصایت هم قبول نداشتند

نتیجه این شد گشتند و گشتند و اطلاقاتی و اطلاقاتی و ادله ای حتی به جمله ای از آیات کتابی که ظهور نداشت و به اینها دائما تمسک

کردند این قواعد کلی تدریجا از آن جا شکل پیدا کرد، مثل اعانهی بر اثم مثل لا ضرر.

عرض کردم از قرن دوم به لا ضرر تمسک کردند برای نفی حکم، نفی تشریع و اثبات حکم این مثلا فرض کنید گروضو برای شما ضرری

است شما وضو نگیرید تیمم بگیرید ببینید هم وضو را برمی داشتند هم تیمم را قرار می دادند.

اگر ایستادن برای شما ضرری است ببینید این را خوب دقت کنید من مثال ایستادن را می گویم یعنی لا ضرر را حتی به اجزاء عمل سرایت

دادند یک دفعه خود عمل ضرری است یک دفعه اجزاء عمل ضرری است. نماز برای ایشان ضرری نیست اما اگر بایستد ضرری است

ایستادن و قیام ضرری است. اینجا آمدند گفتند آنجا هم برمی دارد، قیام را برمی دارد وجوب قیام را برمی دارد.

پس نشسته نماز بخوان، ببینید روشن شد چه می خواهیم بگوییم؟ وجوب را برمی دارد پس نشسته نماز بخوان این مباحثی است که اخیرا

در فقه شیعه خیلی رویش کار شد در اصول شیعه، یک اولاً اجزاء را برمی دارد یا نه اصلا تشریع، ناظر به مقام تشریع هست یا نه مرحوم

شیخ الشریعة اشکال دارد، هست یا نه؟

دو بر فرض برداشت نمی گوید پس چه کار بکن ؟ لذا این را از زمان شیخ، مخصوصا زمان شیخ دیگر خیلی معروف شد در حوزه های ما لا ضرر مشرع نیست این لا ضرر مشرع نیست یعنی این، روشن شد یعنی چه ؟ می گوید قیام ضرری است قیام را برداشتم پس نشسته این پس نشسته می شود مشرع ، آیا لا ضرر مفادش فقط نفی است، حدیث رفع مفادش نفی است؟ این را آقای خوئی هم دارند در حدیث رفع مثلا سوره را فراموش کرد یا حمد را فراموش کرد می گوید مفاد لا ضرر این که این وجوبش برداشته شد اما مثلا نماز ده جزء است یک جزئش هم حمد است شما حمد را فراموش کردید خیلی خوب برداشته شد اما شما نه تای دیگر را انجام بده مفاد لا ضرر حدیث رفع این نیست، دقت کنید.

دو تا نکته روشن شد برای شما یک ، لا ضرر بخورد به مقام تشریع، یک لا حرج بخورد به مقام تشریع، یک اشکالی که در بین فقهای سنی ها هم پیدا شد که لا ضرر، حدیث رفع، رفع عن امتی برای تشریع نیست برای مواخذه است این اشکال مواخذه است، دو اینکه بخورد به ، خورد به تشریع مشرع هم باشد فقط نفی نیست، فقط نه رفع عن امتی، یک چیزی هم قرار داد، یک چیزی هم قرار داد. ضرر را برداشت یک چیزی هم قرار داد. نسیان را برداشت سوره را شما فراموش کردید خیلی خوب وجوبش را برداشت. لکن گفت یجب علیک بقية الصلاة این دومی ، لذا اشکال . روشن شد تاریخ این حدیث چطور الان زمان ما پیش آمده زمان ما چیست، در حوزه های ما چه مناقشه ای .

پس در قرن دوم خوب دقت کنید از حدیث لا ضرر نمی دانم دقت شد؟ یک ، به مقام تشریع می زدند می گفتند شریعت برداشت، دو به مقام تأسیس می زدند می گفتند شریعت این را قرار داد. روشن شد ؟

آن وقت لا ضرر و لا ضرار متن حدیث است خوب دقت کنید در لا ضرر و لا ضرار دیگر نخواهی بود لا ضرر و لا ضرار در قرن دوم برای اینکه این معنا خوب روشن بشود دقت کنید، فی الاسلام هم اضافه شد این در قرن دوم اضافه شد، شد لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام لذا من عرض کردم خدمتان کرارا مرارا در کتب حدیث و در کتب لغت لا ضرر و لا ضرار است، در کتب فقه عده ای زیادی شان لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است، چون با فی الاسلام متن فقهی می شود دقت کردید، آن معانی که الان ، روشن شد چرا ، آن معانی که گفتیم با کلمه فی الاسلام درست می شد، می شد یک متن قانونی. لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام اما لا ضرر و لا ضرار تنها خیلی این مفهوم را نمی رساند، معلوم شد؟

پس مراد این بود بزنند به مقام تشریع ، تشریعا برمی دارد، بزنند به مقام تأسیس تشریعا چیز دیگری قرار می دهد، این در قرن دوم شروع شد و بعدها هم ادامه پیدا کرد و عرض کردیم در کتب فقهی و حدیثی که ما داریم ما نداریم ، بلکه در فقیه به یک مناسبتی آمده لا ضرر و لا

ضرار فی الاسلام فقط در فقیه و الا کلا در کتب حدیث چه شیعه چه سنی لا ضرر ولا ضرار است، در کتب اهل سنت با یک متن واحد آمده فی الاسلام، در ما هم اصلا نیامده فی الاسلام نیامده است. این هم یک شرح تاریخی.

پس بنابراین، مرحوم شیخ می فرمایند امام گفته طلاق واقع نمی شود پس مواخذه تنها نیست.

یکی از حضار: ما اخطئوا را نگفتند، حکم وضعی را بر نمی دارد، چون ما اخطئوا را که حضرت فرمودند گفته حکم وضعی

آیت الله مددی: نه ما اکرهوا دارد.

یکی از حضار: نه می خواهم یک مطلبی بگویم آن ما اخطئوا را حضرت نمی توانسته بگوید چون حکم وضعی ما اخطئوا قطعا قائلیم.

آیت الله مددی: نه بر می دارد دیگر

یکی از حضار: اگر من خطائا شیشه‌ی کسی را شکستم اگر خطائا شیشه‌ی کسی را شکستم در حکم وضعی باید قطعا پول او را بدهم

بر داشته حکم وضعی را در اخطئوا بله

آیت الله مددی: این اشکال در قرن سوم احمد بن حنبل دارد احمد بن حنبل می گوید معنا ندارد رفع عن امتی الخطاء چون ما قتل

خطا آثار دارد چه می شود این؟ عین این اشکال شما، یکی از اشکالات به حدیث رفع که احمد بن حنبل دارد این است که حدیث رفع

درست نیست چون رفع عن امتی الخطاء با اینکه ما در شریعت احکام برای خطا داریم، قتل خطا است.

و لذا مرحوم نائینی قاعده‌ای دارد می گوید احکام ما سه جور است یک احکامی که بر عنوان عمد است مثل من افطر متعمدا، خوب در

صورت خطا اصلا موضوع ثابت نیست، من افطر متعمدا.

دو احکامی که بار می شود روی عنوان خطا مثل من یقتل مؤمنا خطاءاً.

سه احکام که بار نشده مثلا اقم الصلاة لدلوك الشمس بار نشده به عنوان امر و لا خطا، یركع درش نه خطا دارد، می گوید حدیث رفع

این احکام سوم می گیرد، حدیث رفع نه آن اولی را می گیرد چون عنوانش تعمد است اگر تعمد نبود موضوع محقق نشده نمی خواهد حدیث

رفع بیاید، حدیث رفع دومی را نمی گیرد چون موضوعش خطا است، معلوم نیست که آنها را بگیرد چون آن موضوعش خطا است. پس

حدیث رفع قسم سوم را می گیرد نه در لسانش تعمد هست نه خطا، هر حکمی که در لسانش نه تعمد باشد نه خطا، این هم جواب مرحوم

نائینی از این اشکال احمد بن حنبل.

احمد بن حنبل اشکال دارد به حدیث رفع، عرض کردیم این بحث‌ها در طول تاریخ اسلامی خیلی جالب است خیلی جای توجه دارد یعنی سر اینکه مقدار زیادی از احکام را با اینها و شاید هم یک مقداری از نهی ائمه از قیاس و این جور چیزها این بود به هر حال حدیث رفع در معروف ما شش تایی یا نه تایی است و آن هم سند روشنی ندارد.

کلا حدیث رفع عرض کردم به متن سه تا و چهار تا هم ما داریم شش تا و نه تا و اینها و هشت تا هم داریم سند ندارد الا همین سندی که در کتاب بزنطی است در کتاب ماست، تنها حدیث رفعی که در نزد شیعه سندش صحیحش همین است، روشن شد؟ همین که صحیح بزنطی به تعبیر ایشان، که این هم خیلی مشکلات دارد نه اینکه یکی.

یکی از حضار: صحیح رجالی دیگر؟

آیت الله مددی: بله صحیح رجالی، رجالی صحیح است، حالا آیا نسخه‌ی محاسن مختلف بوده چرا علمای بعدی نقل نکردند در شما لم یطیقوا آمده کسی ما لم یطیقوا را نقل نکرده در حدیث، مشکلات دارد حدیث آن که سندش صحیح صحیح دارد همین است که این هم مشکلات دارد، بقیه‌اش که آن هم مشکلات خاص خودش است سند ندارند.

پس بنابراین نمی‌دانم مطلب ما روشن شد مرحوم نائینی از این راه حلش می‌کند کبری برای واقع است، صغری تقیه است، این اشکال شیخ، شیخ اینطور جواب داده که استشهاد امام، نه اینطوری بگوییم اینکه در حال اکراه آثار وضعی برداشته می‌شود خوب ببینید نه فقط مواخذه، آثار وضعی، طلاق صحیح نیست، آثار وضعی در حال اکراه برداشته می‌شود این کبری، این که اگر اکراه شد به قسم به طلاق این هم برداشته این صغری این درش تقیه است.

اما اینکه اگر انسان طلاق داد طلاق عادی اکراها آن واقعی است. و این حرفی را که مرحوم آقای نائینی زده حرف خوبی است لکن الکلام کل الکلام در اثباتش یعنی باید یک شاهد خارجی باشد که آیا تقیه به لحاظ کبری است یا صغری یا هر دو، ذاک الی امام المسلمین شاید در کبری هم امام تقیه کرده چون اهل سنت به اصطلاح روزه.

عرض کردیم در روزه هم دقت کنید اهل سنت یک رای واحد نیست که ایشان اینجا در این روایت آمده، آن روایت دو تا متن دارد آن اثر فقهی دارد، در یک متنش دارد که وقتی به امام عرض کردم امام فرمود من امروز قطعاً می‌دانم از ماه رمضان است لکن افطار کردم بعد می‌گویند آقا قطعاً می‌دانید چرا افطار کردید حضرت می‌فرمایند لان افطر من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی، یک روز را افطار بکنم بهتر از این است که من را بکشند برای خاطر این جهت. در این جا دو تا متن است خوب دقت کنید، ان افطر یوما من شهر رمضان

فاقصیه درش دارد در یکی اقصیه ندارد آثارش هم در فقه واضح است. علی ای حال هر دو متن هم سندش ضعیف است. به لحاظ سند ضعیف است.

مشکل این است که شاید اصلا صوم به حکم خلیفه کلا در کبری هم تقیه باشد. این که ذاک الی امام المسلمین ان صام صمنا وان افطر افطرا یکی از آراء اهل سنت است یک رای هم هست که نه حتی اگر خلیفه گفت روز عید است ما قبول نمی کنیم خود ما اگر رویت کردیم یک روز قبل رویت کردیم عید است رای دیگری بین اهل سنت هست در اول ماه رمضان حکم خلیفه متبع نیست در آخر ماه رمضان متبع است. ما نداریم این حرفها را آنها دارند.

چرا چون در اول ماه رمضان روزه گرفتن است مهم نیست من امروز ماه را دیدم روزه می گیرم خلیفه گفت فردا اول ماه است. مهم نیست، اما در افطار چون نماز عید دارد نماز عید پدیده ای اجتماعی ظاهری اجتماعی است نمی شود من تنهایی نماز عید بخوانم نماز عید چون خیلی جاها هم خود خلیفه می آمد نماز عید می خواند اصلا شاید تعجب نکنید در مراکش الان در روز عید فطر به حساب که افطار است ، در روز عید قربان معذرت می خواهم عید اضحی اصلا خود سلطان پادشان مراکش یک گوسفند می آورند جلوش می خوابانند با چاقو خودش سر می برد اول خود سلطان سر گوسفند را می برد بعد وزرا به ترتیب هر کدام یک گوسفندی را یعنی این قدر تاکید روی سنت ذبح هست، روی ذبیحه هست که خود پادشاه به حساب شروع می کند به ذبح حیوان .

علی ای حال یک مطلب دیگر هم این است که خود این مطلب باید اثبات بشود که خود کبری شاید تقیه باشد. پس ما نیاز داریم به یک دلیل خارجی دقت کنید با یک دلیل خارجی کبری ثابت بشود اگر با دلیل دیگری نداشتیم با همین دلیل واحد نمی توانیم بگوییم کبری واقعی است صغری تقیه است اشکال بنده هم به مرحوم نائینی این است .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين